

## افغان ، افغانی ، افغانستانی

برلین، جولایی ۲۰۰۴

## بخش اول

آقای «ولی احمد نوری» مضمونی را در شماره ۶۳۲ جریده «امید» بچاپ رسانیده اند، زیر عنوان (استعمال نام «افغانستانی» جرم است). بلافاصله در دو ستون پهلوی آن جوابیه های آقای «عبدالله رها» و آقای «محمد قوی» کوشان، جلب نظر میکنند. آقای ولی احمد نوری نوشته خود را روی صحیفه انترنت نیز گذاشته اند، تا در دسترس افغانان سراسر جهان و نشریات ایشان قرار گیرد.

بنظر بنده ایشان از احساسات پاک وطن دوستی و از خاستگاه عشق و علاقه به افغانستان و جمیع مردم آن، حرکت کرده و به نوشتن مقاله خود پرداخته اند. ولی حیف و هزاران حیف، که قالب بسیار زننده و توهین آمیزی را انتخاب کرده اند. و چه بسا که مدعا، قربان کلمات و عبارات تند، گردیده است. اگر ایشان داعیه خود را، که از نگاه این بنده خدا کاملاً مشروع، بجا و به موقع است، در لباس مقبول (۱) و قالب زیننده ای تقدیم میکردند، به یقین که هم گپ شان به کرسی می نشست و هم دل کسی آزرده نمی شد، یعنی هم لعل بدست می آمد و هم یار نمی رنجید.

اما چه چاره که وقتی احساسات ما افغانها جریحه دار گردد و به اصطلاح تور بخورد، سر از پا گم می کنیم و می خواهیم زمین و زمان را «به دگه روی چپه کنیم». کاش افغانان در هر موقعیتی می توانستند از خویشتن داری کار بگیرند و از راهی پیش آیند که ادعای برحق ایشان واقعاً به گوش های شنوا بر خورده و مورد قبول قرار گیرد. بر افروخته شدن و از احساسات کار گرفتن، اما متأسفانه خاصیت خانه زاد ما افغان هاست.

حدوداً یک و نیم سال پیش هم، نویسنده محترمی به نام داکتر کوهدامنی، موضوع مشابهی را مطرح کرده و مع الاسف از عین لهجه کوبنده کار گرفته بودند. نوشته ایشان هم نتیجه چندان در خور نداشت، و به بازتاب تند چند نویسنده مواجه گردید. من در آن زمان مضمون «جدال بر سر کلمات» را نوشتم، که در شماره ۵۶۷ امید منتشر شد. تا جایی که برایم معلوم گردید، گویا نوشته ام مقبول نظر بسا خوانندگان امید قرار گرفت، از جمله مقبول خاطر نویسنده بزرگوار و شخصیت معزز و واجب الاحترامی، چون جناب «امان المک جلاله». ایشان در شماره ۵۶۹ امید مقاله ای نوشتند و ازین هیچمدان قلم شکسته (۲) تمجید کردند، و آنقدر تمجید کردند، که کم بود از شرم آب شوم. ایشان از دید بزرگوارانه خود به این مسکین نظر افکنده بودند، ورنه در خود چیزی نمی بینم که سزاوار چندین تحسین باشد. اما بخود می بالم، که مورد زره نوازی آن عالیجناب قرار گرفته ام. (خواننده خواهنده را به مطالعه آن مقاله خود دعوت میکنم).

بعد ازین مقدمه می روم به اصل مسأله :

استعمال کلمه «افغانستانی» بجای «افغان» بر خلاف حدس دوستان، موضوع خاص و منوط زبان نیست، که بگوییم: «خوب، زبان یک پدیده اجتماعیست و مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، در تحول و تطور است، واژه ها و کلمات زاده می شوند یا از بیرون وارد زبان می گردند، واژه ها پیر میشوند، می میرند و متروک و تاریخی می شوند و جای خود را به کلمات تازه میدهند و...» این مسأله را نمیتوان با چنین دیدی تشریح کرد، زیرا موضوع اساس و منشاء دیگری دارد. از نظر من ابجد نویس، این موضوع از دو حساسیت آب می خورد، و بلکه از همین دو منبع سرچشمه میگیرد و بر روی اغراض غیرزبانی استوار میباشد. این دو حساسیت، که در حقیقت یک واحد را تشکیل میدهد، عبارتست از:

(۱) اینکه در دو و نیم سده اخیر گویا قوم پشتون بر افغانستان حکم چلانده و دگر اقوام را سرکوب کرده.

(۲) حساسیت در مقابل کلمه «افغان» و تک قومی بودن نام «افغانستان».

من درین زمینه خاص ولی حاد، عاجلاً باختصار مینویسم، بود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ بزنند.

درین اواخر ، و نه تنها درین اواخر ، بسیار شنیده می شود که در دو و نیم صد سال اخیر و از زمانی که بر ویرانه های خراسان کشوری بنام «افغانستان» قد برافراخته، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده . بلی میگویند که درین مدت دو و نیم قرنه ، قوم پشتون بر افغانستان حکمروایی نموده و اقوام دیگر را سرکوب کرده. اگر بی طرفانه و خالی از غرض به موضوع بپردازیم ، می بینیم که این ادعاء با واقعیت های تاریخی وفق نمی کند.

قوم پشتون متشکل است از دو صد قبیله مختلف ، که از جمله درین مدت فقط دو سلاله سدوزایی (ابدالی) و محمد زایی، قدرت را در دست داشته اند، و اگر دقیق تر گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزایی و محمد زایی، بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتیکه مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هر آینه که در مورد دو صد قبیله ، یعنی قوم پشتون هم، هرگز صدق نخواهد کرد . قبای حکام را بر اندام اقوام پوشاندن ، جزء را کل پنداشتن، صغری را بجای کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمیکند و جنجال برانگیز است، بلکه جفائست بر واقعیت ها و بهتانست بر دامن تاریخ.

«برنت گلاتزر» ضمن مقاله خود در کتاب «افغانستان - طالبان و سیاست های جهانی» می نویسد : « گفته می شود که پشتون ها ۲۵۰ سال بر کشور افغانستان حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتون ها نبوده، بلکه حکومت حاکمان پشتون بوده است. حکام پشتون بر مردم مختلفی حکومت کرده اند، اما هرگز تمام پشتون ها ، و نه حتی اکثریت آنها ، حاکم نبودند ؛ و اداره واقعی و روز مره کشور عمدتاً به غیر پشتونها ، یعنی نخبگان فارسی زبان شهری واگذار میگردد.» (۳)

اگر درین مدت جفایی بر مردم رفته، بر همه رفته، هم بر پشتون، هم بر تاجیک، هم بر اوزبیک، هم بر هزاره و هم بر دیگران. مؤرخ راستگو ، مردم دوست و افغانستان اندیش، مرحوم میر غلام محمد غبار در صفحه ۸۰ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ ، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم اینطور شرح میدهد : «مردم افغانستان مساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل می خمیدند. توده های مردم پشتو زبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور کمتر رنج نمی کشیدند... مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده می خوردند تا صرفه بعمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنها، پای برهنه کوه و دشت را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند، چراغ و قند را هم نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کوسه ، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی میلیون ها نفوس کشور افغانستان است، که زیر پای خدمه (۴) و زور طبقات حاکمه افغانستان ، کوفته می شوند.»

البته نمیتوان انکار کرد، که بعضاً بعض گروههای مردم ، مشخصاً مورد سرکوب بی امان حکومتها قرار گرفته اند و یا اینکه گروههای از مردم بر ضد گروههای دیگری استعمال شده اند و یا که جنوب بر ضد شمال برانگیخته شده است. اما این کاروایی هائست که در اثر اغواء ، تفتین و تحریک زمامداران و اختیارداران صورت گرفته و نباید بنام مردم و اقوام ختم شود. متأسفانه توده های مردم بخاطر نا آگاهی ، و یا کم آگاهی خود، مدام مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. تبعیض بکار بستن و تفرقه انداختن، کار استبداد و حکام خود کام و گماشتگان ایشان و یا کار اشخاص پرکینه و مفتن است، نه کار مردم.

البته سلطه دودمان ها بر یک کشور، نه مربوط به دوصد و پنجاه سال اخیر افغانستان است، و نه منوط به تاریخ افغانستان. چنین امری را در تاریخ اکثر ممالک جهان می بینیم.

تمسک دوم بسا کسان چنین اندیش ، بر نام افغانستان است ، که منسوب به یک قوم خاص می باشد. هیچ جای شک نیست، که نام های تاریخی افغانستان - آریانا ، ایران و خراسان - به مراتب رساتر، شامل تر و در برگیرنده تراند. اینکه نام وطن عزیز ما «افغانستان» چطور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصل تاریخی را ایجاب می کند و نتوان در خلال یکی دو جمله خلاصه اش کرد ، چنانکه جناب «رها» نموده اند. آنچه را درین جا به صراحت میتوانم بگویم، اینست که نام کنونی وطن ما از هیچ شهروند و باشنده آن سلب هویت نمی کند. و اگر چنین می بود ، نصف مردم دنیا بی هویت می شدند، چون نام بسا کشور های جهان ، بحساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثال های در زمینه بزنیم :

تاجیکستان - سرزمین تاجیک ها؛ اوزبیکستان - کشور اوزبیک ها؛ ترکمنستان - دیار ترکمن ها؛ قزاقستان - مملکت قزاق ها؛ قرغزستان - سرزمین قرغز ها؛ ترکیه - سرزمین ترک ها؛ فرانسه - کشور فرانک ها؛ (قومی از نژاد جرمن که در زبان عام ما فرنگ یا فرنگی گفته میشود)؛ روسیه (فدرسیون روسیه) - کشور روس ها؛ بنگله دیش - دیار بنگالی ها؛ تایلند - مملکت تی ها؛ جمهوری چک - کشور چک ها؛ و غیره و غیره. چرب و شیرین تر ازینها «عربستان سعودی» و «اردن هاشمی یا اردنیة هاشمیه» (کشور «اردن» در گذشته نه چندان دور، همین طور نامیده می شد) است، که تمام کشور بنام یک خاندان، خوانده میشود.

اما کور هم میداند که دلدۀ شور است، و اینکه در تاجیکستان نصف مردم قومیت تاجیک ندارند، در هند و یا بحساب ما هندوستان (سرزمین هندو ها) بیشتر از دو صد میلیون مسلمان زندگی دارند؛ در قزاقستان چند میلیون روس و آلمانی و غیرهم میزند؛ بیست میلیون نفوس ترکیه را گرد ها می سازند (آریایی تباران)؛ در کشور ایران (سرزمین آریائیان) چند میلیون عرب (سامی) و چندین میلیون ترک و ترکمن و دیگر وابستگان تورانی وجود دارند؛ در فدراسیون روسیه (متشکل از ۸۸ جمهوری مختلف) ده ها میلیون تاتار، قزاق، چچن، انگوش و غیره جزء باشندگان این سرزمین فراخند؛ در سرزمین چک سه میلیون آلمانی زندگی دارند، در عربستان سعودی نود و نه اعشاریه نه نه نه در صد مردم، فارغ از آل سعودند.

اگر فرضیۀ کمینه در مورد استعمال کلمۀ «افغانستانی» بجای «افغان» درست بوده باشد، امید است که استدلال مختصر و نیم دلمل («نیم دُرمِل» بحساب معمول ما) بنده، راه را برای بحث های مفصل و مستدل هموطنانم بکشاید. شاید تعداد محدود چیز فهمان ما، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کار برد کلمۀ «افغانستانی» منتفی گردد. بی پرده و پوست کنده باید گفت که این موضوع فقط متوجه تعلیم یافتگان و قشر درس خوانده و مکتب دیده ماست، ورنه توده های ملیونی مردم ما در بند چنین مسایل نیستند و خوب است که چنین است، چون همین هابند که ضامن بقای افغانستان عزیزند.

البته چنانکه جناب رها فرموده اند، این حق مسلم مردم ماست، که اگر روزی بخواهند، نام وطن خود را تغییر بدهند. ولی چنین کاری فقط در شرایط صلح و صفا و در صورتی امکان پذیر است، که مردم ما، به آگاهی لازم دست یافته باشند.

وقتی جناب ولی احمد نوری نوشته خود را زیر عنوان «استعمال نام افغانستانی «جرم» است» تقدیم می کنند، مقصد شان از «جرم» به احتمال قوی «گناه» است، و نه آنطور که جناب عبدالله رها پنداشته اند، و مراتب سه گانه قانون جزایی - قباحت، جنحه و جنایت را از آن برون آورده اند.

برای بررسی قسمتی از مقاله جناب نوری، مجبور به آوردن این مقدمه ام:

دستگاه لغوی زبان را «دستگاه باز و نا محدود زبان» خوانده اند، چون از یکطرف ظرفیت آن نا محدود است و از طرفی دروازه هایش به روی هر نوع لغات از خود (به اصطلاح ایرانیان خودی) و بیگانه، باز می باشد. ما جلو ورود لغات بیگانه را در زبان خود گرفته نمی توانیم، از سوی دیگر میتوانیم از عناصر موجود، شب و روز لغات جدید بیافرینیم، همان قسمی که مانع مردن و متروک شدن کلمات نیز شده نمیتوانیم. اما وظیفۀ ادبا و ادبیاتیان است که مانع بی بند و باری در زمینه گردند، و نگذارند، که ترکیبات نامیمون بخورد مردم داده شده و در زبان معمول گردد، ولو که این کار به سادگی میسر هم نیست. چون افغان ها از آثار مطبوع ایران استفاده گسترده می کنند، اصطلاحات ایرانی خواهی نخواهی، ذهن نشین ایشان میشود، خواه چنین کلمات خوش ساخت بوده و مطابق به قانون مندی زبان آفریده شده باشند و یا اینکه از ذهن های پر عقده با اصطلاح سره سازان و یا اشخاص نا وارد در زبان فارسی تراویده باشند.

زبانشناسی مدرن، سره سازی و سره نویسی را در زبان ناروا دانسته و آنرا در زمرۀ آفات زبان می شمرد. هر زبان گنجینۀ لغات و واژگان خود را دارد، خواه این لغات از خود زبان برخاسته باشد، و یا اینکه از زبان های دیگر وارد آن گردیده باشد. اما همینکه کلمه ای از زبانهای بیگانه وارد یک زبان شد و ورد زبان عام گردید و در گفتار کوچه و بازار بکار رفت، دیگر نمیتوان آنرا «بیگانه»

خواند. بعضی کسان که ذهن بیشترشان از سرچشمه تعصب ناسیونالیستی آب میخورد، بر خلاف این پرنسیپ عمل کرده و می‌خواهند زبان خود را از لغات باصطلاح خودشان « بیگانه » بسترند و پالوده بسازند. چنین سره‌سازان و سره‌نویسان را در کشور ایران بسیار سراغ داریم. اینان می‌خواهند کلمات «بیگانه» را ولو که معمول و به اصطلاح خودشان جا افتاده هم اند، از زبان فارسی حذف کنند و کلمات نامأنوس، مرده، متروک و خود ساخته بدساخت را بجای آن بکار برند. برای اینکه خواننده عزیز منظری ازین مضحکه پیدا کند، مثال‌هایی را در زمینه ذکر می‌کنم:

#### ۱- استعمال کلمات خود ساخته بدساخت و نامأنوس:

« سه بر » در عوض « مثلث » ؛ « کار واژه » در عوض « فعل » ؛ « نام واژه » در عوض « اسم » ؛ « کارمایه » در عوض « انرژی یا انرجی » ؛ « همایش » در عوض « کنفرانس » ؛ « رایانه » در عوض « کمپیوتر » ؛ « ترابری » در عوض « حمل و نقل » ؛ « نشست » در عوض « جلسه » ؛ « تنش » در عوض « تشنج » ؛ « فرآیند » در عوض « روند، جریان، پروسه » ؛ « پرونده » در عوض « دوسیه » (لغت فرانسوی) ؛ « فرنشین » در عوض « رئیس » ؛ « نشانی » در عوض « آدرس » ؛ « چالش » در عوض « چلنج » ؛ « دهشت افکن » در عوض « لغت جهانی تروریست » و غیره و غیره.

#### ۲- استعمال کلمات مرده، متروک و تاریخی:

« آفند » بجای « حمله » ؛ « پدآفند » بجای « دفاع » ؛ « خوش خیم » بجای « نجیب، سازگار و نیک فرجام » ؛ « بدخیم » بجای « خبیث، ناساز، بد فرجام » و غیره غیره.

به گفته استاد بزرگ دانشگاه تهران، داکتر خسرو فرشید ورد، « کلمه ای که با عناصر مرده و نامفهوم ساخته شود، مانند نوزادیست که مرده به دنیا می‌آید و ناگزیر جایی بجز در گورستان فراموشی، نخواهد داشت. » (۵)

عای جنابان سره نویس، با هر چه کلمات « خارجی » است، عناد می‌ورزند. البته ضدیت ایشان در برابر کلمات عربی، از همه شدیدتر است. اینان ننگ دارند که واژه‌های اعرابیان « کشکینه خوار پشمینه پوش به ریگ بیابان پرورده » را در زبان فارسی بکار بندند. اینان گویی می‌خواهند عصبیت‌های ناسیونالیستی خود را بر فرق زبان فارسی سوار کنند. اما این کاریست بیهوده و نافرجام. چرا و به چه خاطر لغاتی از قبیل اسم و فعل، حمله و دفاع و مثلث و جلسه و کنفرانس و کمپیوتر و تروریست و غیره و غیره را که کاملاً متداول و مأنوس اند، از فارسی بر اندازیم؟؟؟ بهتر است که هم و غم خود را در راه‌های مهمتر و جدی‌تر بکار اندازیم، علم و فن بیاموزیم، در علوم و تکنالوژی نوآوری کنیم، دست به اختراع و اکتشاف بزنیم و کار‌هایی کنیم که هم بدرد ما بخورد و هم مورد پذیرش و تحسین جهانیان قرار گیرد.

بیشتر حاشیه نمی‌روم، ولی اگر کسی بخواهد در زمینه مفصل‌تر بخواند، صفحات مربوط را در کتابهای «دستور مفصل امروز» و «گفتارهای در باره دستور زبان فارسی» هر دو اثر داکتر خسرو فرشید ورد، مطالعه فرماید.

بعد ازین حاشیه روی ضروری، در ارتباط به نوشته آقای ولی احمد نوری، که فرموده اند: « درین چند سال اخیر در بعض روزنامه‌ها و نشریات خارج کشور عده‌ای در صدد آنند که کلمات فارسی ایرانی را بعوض کلمات سچه‌دری یا کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده است، بکار برند، که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آور است... » فقط تا آن حد موافقم که نباید کلمات مضحک و نامأنوس فارسی ایران را، که در بالا بحیث نمونه و مثنی از خروار ذکر کردم، در فارسی زیبای خود ما بکار بریم. فارسی دری افغانستان از بسا جهات سره‌تر، اصیل‌تر و دست‌نخورده‌تر است - صرفنظر از کلمات معدود دیوانی و اداری پشتو که قسراً و جبراً وارد آن گردیده، ولی بر دستگاہ دستوری زبان فارسی هیچ اثری ندارد (اصالت زبان بیشتر با دستگاہ دستوری و آوایی (صوتی) آن سنجیده می‌شود، نه با دستگاہ لغوی آن، که همیشه متغیر است) - و از بدعت‌های مسخره‌ای که در فارسی ایران راه یافته، تا حد زیادی بر حذر مانده. ایرانیان وقتی سخن گفتن دری ما را - و خصوصاً زبان عامیانه و کوچه و بازار ما را می‌شنوند، غبطه می‌خورند و حسد می‌برند. نفیسی‌ها و فروزانفرها و بهارها و خانلری‌ها، وقتی از دره‌ها و کوهپایه‌های افغانستان

دیدن میکردند، و در قرون سوم و چارم هجری را در زبان مردم ما زنده و گویا میدیدند، لذت میبردند و باصلاح خود شان حظ میکردند. اتفاقاً این یگانه موردیست که ایرانیان با انصاف و حقیقت‌پسندانه در مورد افغانها و زبان دری شان اقرار میکنند، و چه جانانه اقرار میکنند. ( برای درک عملی این واقعیت میتوان بر مقاله بنده «سرگی و دیرپایی واژه ها و اصطلاحات در زبان دری افغانستان» در شماره امید نظری انداخت. ) حیف است که «یوسف مصری» خود را به «زر ناسره» ایرانی بفروشیم. اما تمام این گپ ها مانع آن شده نمی تواند که مساعی گسترده ایرانیان دانشمند و سختکوش را در عرصه زبان فارسی نادیده بگیریم، و سپاسمند و شکرگزار زحمات شباروزی ایشان در تدوین و ترجمه آثار جدید و احیاء و تجدید چاپ متون قدیم و معتبر فارسی نباشیم.

در قسمت نام گذاری کشور فارس که از سال ۱۹۳۴م به بعد و متأسفانه به اجازه دولت وقت افغانستان - رسماً به نام «ایران» مسمی گردید، جناب کوشان کاملاً درست فرموده اند. آنچه را باید اضافه کرد اینست که : حکومت افغانستان که قدرت عام و تامل در دست محمد هاشم خان صدراعظم مطلق العنان وقت قرار داشت، مجوز و اجازه نامه رسمی دولت افغانستان را در زمینه بعد از آن صادر کرد که هیئتی با صلاحیت موضوع را به بررسی گرفته و بر آن صحنه گذاشته بود، ولو با تحکم حکومت. من در مضمون «جدال بر سر کلمات» از آگاهان وطن خواسته بودم که ترکیب هیئت صحنه گذار را بر ملا سازند، تا الا و بلا در گردن ملا نماند. با تأسف که کسی لبیک نگفت. من بنده چند نام نخبگان تاریخ و ادب همان زمان افغانستان را درین ارتباط شنیده ام، ولی تا اطمینان حاصل نکنم، هویت آن بزرگان را که نام تاریخی وطن ما را به مفت به کشور «فارس» فروختند، فاش نمی سازم. از وزارت خارجه حکومت انتقالی صمیمانه، اما جداً خواهش می کنم که به آرشیف خود نظری افکنده و موضوع را روشن بسازد. حقایق تاریخی را نمی توان بر دوام مکتون نگه داشت.

بعد از اینکه راجع به عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به ایجاز و اختصار گپ زده شد، در بخش بعدی به بحث لغوی کلمات سه گانه «افغان»، «افغانی» و «افغانستانی» پرداخته خواهد شد.

## بخش دوم

بعد از اینکه در قسمت اول بر عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به اختصار روشنی انداخته شد، درین بخش به بحث لغوی کلمات سه گانه «افغان»، «افغانی» و «افغانستانی» پرداخته می شود.

۱- «افغان» یا «اوغان» در عرف دری زبانان، معادل و مرادف «پشتون» شمرده میشود. البته پشتو زبانان، خود را پشتون که جمعش پشتانه شود و زبان خود را «پشتو» مینامند. در مورد شجره نسب افغانان و از نگاه مردم شناسی و قوم شناسی، میتوان از جلد اول «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ و خصوصاً از کتاب معتبر «افغانان» اثر الفنستن انگلیسی که با ترجمه آقای محمد آصف فکرت، از طرف بنیاد پژوهش های اسلامی در سال ۱۳۷۶ ش در مشهد چاپ گردیده، معلومات بالنسبه مفصل و مغتنمی را دریافت.

بعد از رویکار آمدن کشور «افغانستان» کلمه «افغان» از حالت خاص اصلی بدر آمده و به معنای عام بر باشندگان «افغانستان» اطلاق گردید. جناب ولی احمد نوری، از نگاه حقوقی در زمینه پرتو کافی افکنده اند و ضرورت تکرار آن دیده نمی شود. جمع درست «افغان» یا «افغانان» است و یا «افغان ها». در ایران دوره قاجاریه «افغان» را به قاعده عربی جمع می بستند و «افغانه» می گفتند. گویند که در عقب چنین استعمال، نیت سوئی نهفته بوده و مانده آن بوده، که «فرعون» را بشکل «فراعنه» جمع بندند.

۲- «افغانی» صفت نسبی افغان است، یعنی آنچه مربوط به «افغان» باشد، و به او نسبت برد. مثلاً «غیرت افغانی»، «شیوه

افغانی، «سلاحشوری افغانی»، «دانشمند افغانی»، «مقامات افغانی» و غیره. در عرف دری زبانان ما در سابق «زبان پشتو» را نیز «افغانی» می گفتند. واحد پولی افغانستان هم «افغانی» خوانده می شود. اینکه بعض کسان خصوصاً ایرانیان «افغان» را «افغانی» یاد میکنند، کاملاً نادرست است و از بی اعتنائی شان به زبان فارسی حکایت میکند. همان قسمی که نادرست است اگر «روس» را «روسی» بگوییم، «چک» را «چکی» بگوییم، «تاجیک» را «تاجیکی» بگوییم، «قرغز» را «قرغزی» بنامیم، «انگلیس» را «انگلیسی» بنامیم، «ترک» را «ترکی» بنامیم، «گرد» را «گردی» بنامیم، به همان تناسب غلط است که «افغان» را «افغانی» بگوییم. اما «افغان» را «افغانی» خواندن، که در بین مردم ایران کاملاً رایج است، به احتمال قوی از اعراب نشأت کرده. اعراب «افغان» را به حیث کشور دانسته و سپس «ی» نسبت را بر آن افزوده «افغانی» درست کرده اند، که به تبعه (۶) کشور «افغان» اطلاق گردد. از همین رو اعراب، «سید جمال الدین افغان» را «افغانی» یا «الافغانی» خوانند. اتفاقاً خود متفکر بزرگ افغانستان و سید افغان هم کشور خود را «افغان» می خواند؛ چنانکه فرماید: «من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کتر» یعنی [از ساکنان کابل، از اهالی افغان «افغانستان» سید جمال الدین از سادات کتر]. (۷)

و یا فرماید: «ان الافغان اول ارض من جسمی تراها»، [افغان «افغانستان» اولین جائیست که جسمم با خاکش در تماس آمد] (۸) در باره سید از زبان «شیخ محمد عبده»، شاگرد بزرگ و هم‌زمش می خوانیم: «سید جمال الدین پسر سید صفترا (صفر) از خانواده بزرگ در بلاد افغان بود که به «سید علی ترمذی» محدث بزرگ نسبت میبرد...» (۹) بد نیست درین جا قصه ای را از کتاب «زندگی سردار کابلی» اثر نویسنده ایرانی، کیوان سمیعی، هم بیاوریم. سردار کابلی گویا از زبان پدر خود «سردار نور محمد خان» قصه میکند که در زمانی که در عراق بسر میبردند، در بصره بخدمت سید جمال الدین میرسد. شخصی اورا (سردار نور محمد خان را) به سید معرفی میکند و میگوید که ایشان هم افغانی هستند. معلوم نیست که پیش از ورود او سخن از چه میرفت، که سید رو به او کرده میگوید: «چه کسی از مسلمانها میتواند شعور داشته باشد و اهل افغان نباشد. فعلاً که جز افغان از مسلمانها کاری ساخته نیست.» درینجا هم سید «افغان» را در معنای «افغانستان» بکار می برد. (۱۰) نباید ناگفته گذاشت که «افغانی» را در معنای «افغان» بعضاً در کلام قدمای خود نیز می بینیم. حکیم فرخی سیستانی گوید:

به گونه شل افغانیان، دو پره و تیز \* چو دسته بسته بهم، تیرهای بی سوفار (۱۱)

«شل» به شین مکسور، در معنای «نیزه کوچک» و «سوفار» یعنی «بیخ تیر که در چله کمان گذاشته شود».

در شاهنامه فردوسی هم کلمه «افغان» را می یابیم، هم «اوغان» را و هم «افغانی» را، سخنسرای بی مثال توس، در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد، شانزده بار کلمه «افغان» را بکار می برد، سه بار «اوغان» را و سه بار «افغانی» را. داستان رزم رستم با کک کهزاد از زبان فردوسی آنقدر جالب است، که درینجا مختصر شرحی نیارم:

چنین گفت دهقان دانش پژوه	مراین داستان را ز پیشین گروه
که نزدیک زابل به سه روزه راه	یکی کوه بُد سر کشیده به ماه
بیک سوی او دشت خرگاه بود	دگردشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ	ز افغان و لاجین و گرد و بلوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بود	که آن حصن از مردم انبوه بود
بدژ در یکی بدکنش جای داشت	که در رزم با اژدها پای داشت
نژادش ز افغان، سپاهش هزار	همه ناوک انداز و ژوبین گداز
به بالا بلند و به پیکر ستبر	به حمله چو شیر و به پیکار ببر

دورانش به مانندهٔ ران پیل  
به نیرو جدا کردی از کوه کمر

گه رزم جوشان تراز رود نیل  
گُریزان ز رزمش بودی شیر نر

.....

چو پیکار جستی ز مردان مرد  
ورا نام بودی کک کهزاد

ز مردان بر آوردی از گُرز گرد  
به گیتی بسی رزم بودش به یاد

کک کهزاد آنقدر زور آور بود که سالانه ده چرم گاو زر سرخ از زال پدر رستم باج می ستانید. زال زر در نیمروز منادی زده و هشدار داده بود که از کک کهزاد به رستم چیزی نگویند، مبادا که رستم آهنگ کک کند و از دستش ضایع گردد. رستم مگر تصادفاً از موضوع آگاه می گردد و بعد از کسب اجازت از پدر، زال زر، به اتفاق «میلاذ» و «کشواد» به نبرد «کک کهزاد» می رود. اول «بهزاد» به جنگ رستم می آید و گرفتار میشود. رستم «بهزاد» را به «میلاذ» می سپارد. دیده بان خبر اسیر شدن «بهزاد افغان» را به کهزاد می رساند و از تمام کویف نبرد قصه میکند. درین گفت و گویند که خروش رستم به گوش کک می رسد:

درین گفت و گو بود با کهزاد  
چه در دژ گزیدی بدینسان درنگ

که آمد خروشی که ای بد نژاد  
که آمد همه نام اوغان به ننگ

وقتی کهزاد نعرهٔ رستم را می شنود، از فراز کوه فرود می آید و با رستم به رزم اندر می شود. زال زر هم از سیستان به مدد رستم می رسد. کهزاد مغلوب رستم می شود و رستم دستانش را به زنجیر می بندد. بزرگان و نام آوران بسوی رستم می آیند و به ستایش و تکریم او می پردازند:

پیاده همه پیش باز آمدند  
بدیدند کک را چنان بسته دست

بَر پیلتن در نماز آمدند  
گروهی ز افغانیان کرده پست (۱۲)

به عقیدهٔ بنده، آوردن «افغانی» بجای «افغان» هم در شعر «فرخی» وهم در کلام «فردوسی»، فقط بروی ضرورت شعری بوده، نمیتواند ملاک دانسته شود. شاعران فارسی گوی و شاید زبان های دیگر نیز بسیار بخود حق داده اند که در کلمات و حتی در دستور زبان تصرف کنند.

۳ - کسانی از تبعهٔ افغانستان، که نمی خواهند خود را «افغان» بخوانند، در صدد چاره شده و باضافه کردن «ی» نسبت در آخر افغانستان، کلمهٔ «افغانستانی» را راست کرده اند. بیشترین این هموطنان ما، یا خود چند صباحی در ایران بسر برده اند، و یا اینکه زیر تأثیر تبلیغات بعض ایرانیان کینه ورز، رفته اند. چنانکه تاریخ دورهٔ قاجاری کشور فارس نشان داده، زمامداران آن کشور در اثر اغواء، تطمیع و فتنه انگیزی روسی و انگریزی، همیشه آتش نفاق و خانه جنگی را در وطن عزیز ما فروزان نگه می داشتند، و به کارهایی دست می زدند که اوضاع وطن ما را مغشوش بسازد. نتیجهٔ این کاروایی ها و کاروایی های استعمار انگلیس و سیاست های دیگر کشور های استعماری اروپا، چنان شد که همواره گوشه های از کشور ما قیچی شده، جزء ممالک همجوار گردند، و دولت مقتدر درانی بدست شهزادگان بی کفایت و آلهٔ دست بیگانگان، رو به قهقرا و فتور نهد. ورنه در زمانی که دولت مقتدر درانی تشکیل گردید، و آن در آوانی که در سطح جهانی جهشی بجلو دیده می شد، زمینهٔ بسیار مساعدی بوجود آمده بود که وطن ما توأم با جهان گام بردارد. اتفاقاً از چند ماه باین طرف است که جناب محمد سعید فیضی در جریدهٔ وسیع الطیف امید، سلسلهٔ بسیار جالبی را زیر عنوان «دسایس (رقابتهای) روس و انگلیس در افغانستان و ماجرای خط دیورند» نشر میکنند و وضع افغانستان را در رابطه با اوضاع جهانی و خصوصاً در ارتباط با دول استعماری و دولت آلهٔ دست آنان - فارس قاجاری - به شکل بسیار جامع و گیرایی شرح میدهند. از خلال نوشته های ایشان واضحاً دیده می شود که دولت فارس در یک زمان بسیار حساس تاریخ ما چه رول مخرب و ویرانگری را بازی کرده است. در ایران امروزی هم کینه توزان و دشمنان کم نیستند. زمانی که طالبان چند ایرانی را در قنسلگری ایران در مزار شریف کشتند، شعله های خشم ضد افغانی ایرانیان در حدی موج زد که

صد ها تن افغان مظلوم، آواره و بیگناه مقیم ایران را از دم تیغ گذشتانند، و رهبر انقلاب اسلامی - رهبر مذهبی - آیت الله العظمی خامنه‌یی از «قوم وحشی» سخن گفت. اینکه پناهندگان مظلوم ما در ایران چه لیل و نهار را دیدند، موضوع بحث دیگرست. بنده ضمن سفرهای بیشماری از چاردانک ایران، بسا خاطرات شیرین و تلخ را یادداشت کرده، که اگر روزی میسر گردد، پیش دیده‌وطنداران قرار خواهد گرفت. همینقدر میگویم که از رژیم‌ها هیچ گله‌ای نداریم، گله‌ما از مردم نجیب ایران است، که با ما علائق و مشترکات خیلی فراوانی دارند.

باکم از ترکان تیر انداز نیست طعنه تیر آورانم می‌کشد

بعضی افغان‌ها چنان فریفته‌اغواء و تفتین بیگانگان قرار گرفته‌اند که حتی «سید جمال الدین افغان» را در هیئت «سید جمال الدین افغانستانی» استعمال میکنند. اما تمام این مکائد و حیل، از کنه و اصلیت انتساب به کلمه «افغان» نمی‌کاهد، چون هم در کلمه «افغانی» و هم در کلمه «افغانستانی» جزء اصلی و لایتجزای هردو همانا کلمه «افغان» است.

در فرهنگ بزرگ هشت جلدی سخن، که سال ۱۳۸۱ش در ایران انتشار یافت، هم از کلمه «افغانستانی» سخن رفته. اما در فرهنگ‌های دیگر چاپ ایران از قبیل عمید و معین، این کلمه دیده نمی‌شود، و گپ فقط از «افغان» و «افغانی» است. فرهنگ سخن گویا بالوسيله می‌خواهد کلمه «افغانستانی» را سرزبانها اندازه‌د. واضح است که با آوردن «ی» در آخر هر اسم - از جمله اسم ممالک - صفت نسبی آن بدست می‌آید، و هر که ابجد زبان فارسی را بداند، ازین نکته آگاهست. یعنی هیچ ضرورتی نمی‌رفت که فرهنگ سخن، مشخصاً کلمه «افغانستانی» را در قلب خود بگنجانند. اگر فتنه‌ای در کار نیست، پس چرا این فرهنگ جامع از کلمات تاجیکستانی و ترکمنستانی و اوزبیکستانی و قرغزستانی و قزاقستانی و غیر ذالک، بچیث باشندگان آن کشورها هم سخن نمی‌گوید؟؟؟ تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل !!!

این نوشته را نیز حسن ختامی باید :

ما افغانان یعنی باشندگان و تبعه کشور عزیز افغانستان، همین اکنون در مرحله خاص و خیلی حساس تاریخ خود قرار داریم. در پیش روی ما دو راه وجود دارد: یکی راه گذر بسوی آینده شگوفا، مرفه و سعادت‌مند، در چوکات یک افغانستان متحد، با ثبات و مستقل، مستقل از هر نگاه. و دیگری راه سقوط و ازهم پاشی و تجزیه و حل‌گردیدن در ممالک همجوار، بحساب قومی. بر ماست که از شرایط آماده موجود حد اعظم استفاده کرده و راه اولی را برگزینیم. دویی و نفاق و هر آنچه مارا ازهم دور سازد، بخیر و صلاح ما نیست، بخیر هیچ یک از اقوام عزیز و متساوی‌الحقوق ما. خردمندان، تعلیم یافتگان و روشنفکران ما که قافله سالار و علمبردار جامعه مایند، باید راه وصل کردن و پیوند دادن را اختیار کنند، و در حرکات و سکنات خود واقعاً سرمشق شایسته و نمونه بایسته توده‌های بیچاره و چشم‌براه باشند !!! فاعتبرو یا اولوالالباب.

۱- «مقبول» اسم مفعول عربی و در معنای «مورد قبول یا قابل قبول» است. این کلمه در عرف ملک ما معنای «زیبا و خوشنما» را میدهد، و الحق که «زیبا و خوشنما» مورد قبول است.

۲- «قلم شکسته» بدون کسره اضافه یعنی (کسی که قلمش شکسته باشد) و کنایه از (کسی که درست نوشته نتواند). نظیر این ترکیب را در زبان خود ما بسیار می‌توان سراغ کرد، از قبیل «گردن شکسته»، «گلو بریده»، «رنگ بریده»، «گریبان دریده» و غیره که هیچکدام کسره اضافه بر نمی‌دارد.

۳- صفحه ۲۳۳ کتاب (افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی)، گردآورنده ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ ۱۳۷۷ش مشهد.

۴- «خدمه» (به فتح سه حرف اول) جمع «خادم» است که در متن مرحوم غبار مقصد از «خدمتگاران دولت» می‌باشد. در عرف افغانستان «خدمه» را بجای «خدمه» می‌انگارند، چنانکه در کارت‌های عروسی نویسند «بدون خدمه و اطفال». «خادم» کلمه

عربی (اسم فاعل) و در معنای «خدمتگزار» است که مؤنث آن «خادمه» میشود. در مثال بالا باید نوشت: «بدون خادمه و اطفال» کلمه عربی (اسم فاعل) و در معنای «خدمتگزار» است که مؤنث آن «خادمه» میشود. در مثال بالا باید نوشت: «بدون خادمه و اطفال»  
۵ - صفحه ۳۸۹ (گفتار هایی در باره دستور زبان فارسی) اثر داکتر خسرو فرشید ورد، چاپ ۱۳۷۵ ش، چاپخانه سپهر، تهران.  
۶ - «تبعه» (به فتح سه حرف اول) جمع «تابع» یعنی تابعان و پیروان. در عرف افغانستان و ایران این کلمه را بحیث مفرد بکار می برند اما بهتر است که در حالت مفرد از لغت «تابع» و یا «شهروند» کار گرفته شود.  
۷ - بر گرفته از «د شرق نابغه - سید جمال الدین افغانی» اثر مرحوم داکتر محمد سعید «سعیدافغانی» به نقل از نوشته های استاد «محمود ابوریه».

۸ - صفحه ۱۶۸ همانجا، به نقل از نوشته های استاد «محمود ابوریه».

۹ - صفحه ۶۹ «نو آوران جهان اسلام» (شیخ محمد عبده) ترجمه علی اکبر کسمایی، چاپ ۱۳۵۹ ش، ناشر: نهضت زنان اسلام، (نقل از مقاله شیخ محمد عبده زیر عنوان «الثائر الاسلامی جمال الدین افغانی» یعنی «انقلابی اسلامی سید جمال الدین افغانی».)  
۱۰ - صفحه ۹۳ «زندگی سردار کابلی» تألیف کیوان سمیعی، چاپ اول ۱۳۶۳ ش، چاپ گیلان، چون سخن از سید جمال الدین افغان و کتاب فوق رفت، میخواهم در زمینه قصه ای که در صفحه ۹۴ همین کتاب آمده و جناب «نصیر احمد رازی» آنرا در نوشته خود «به دنبال آفتاب از شرق تا غرب...» (امید ۶۳۶) نقل کرده اند، اظهار نظری نمایم. به نظر بنده، این قصه از همان قصص و حکایات قالبی می باشد که نویسندگان ایرانی به منظور منسوب ساختن سید به ایران، جعل کرده اند، و چنین جعلیات در آن کم دیده نمی شود. البته در دهاء و ذکاوت دوران صباوت سید، کوچکترین شک و شبهه ای نیست.  
۱۱ - صفحه ۶۲ دیوان فرخی سیستانی، تألیف داکتر دبیر سیاقی، چاپ چارم ۱۳۷۱ ش، چاپ گلشن (در ذکر غزوات یمین الدوله محمود غزنویدر هند).

۱۲ - صفحات ۵۵۸ و ۵۶۴ شهنامه فردوسی، چاپ خانه سپهر تهران ۱۳۶۹ ش و صفحات ۲۸۵ و ۳۱۱ «افغانستان در شهنامه» اثر مرحوم استاد احمد علی کهزاد، چاپ ۱۳۵۵ موسسه طبع کتب بیهقی، کابل.

انجنیر خلیل الله معروفی

(\*) حصن به معنی قلعه، دژ و پناهگاه است

(\*) ناوک به یک نوع تیر گویند که با کمان انداخته میشود

(\*) ژوبین یک نوع نیزه کوتاه است که در قدیم در نبرد با دشمن از آن استفاده میکردند

(\*) ستبر به معنی بزرگ، قوی الاجته و به فارسی ایرانی گنده است

(\*) گرز یک نوع از آلات جنگی است که در قدیم از آن در نبرد استفاده میشد، از چوب و آهن ساخته شده و سر آن بیضوی شکل یا گلوله مانند است که در جنگ های تن به تن با آن بر سر دشمن میزدند

(\*) فتور بمعنی سستی، بیحالی و کندی، آرامی بعد از جهش و سختی.

(\*) نماز در زبان دری قدیم به تکریم و احترام گفته شده

این نوشته در شماره های (۶۴۲) و (۶۴۳) جریده امید با بسیار اشتباهات و کمبودی ها چاپ شده است.